

فصلنامه علمی رهپافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره شاپا: 1735-739X
دوره ۱۰، شماره ۴ (پیاپی ۵۸)، تابستان ۹۸، تاریخ انتشار: مرداد ۹۸

پیامدهای نظریه‌ی شناسایی اکسل هونت برای رادیکالیسم معاصر^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۳
تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۳/۳۱

محسن بیگی*
جهانگیر معینی علمداری**

چکیده

امروزه نظریه‌ی شناسایی به‌مثابه پارادیمی نو و در عین حال بالغ در ساحت فلسفه و علوم اجتماعی غربی بسط و تکوین پیدا کرده است. در مقاله‌ی حاضر، به مبانی و اصول فکری اکسل هونت، فیلسوف سیاسی آلمانی که در سال‌های اخیر نقش عمده‌ای در بسط و تحول نظریه‌ی شناسایی داشته است، می‌پردازیم. هونت با بازتفسیر نظریه‌ی انتقادی و تلاش برای رفع موانعی که این نظریه از آغاز با آن دست به‌گریبان بوده، مفهوم «به رسمیت شناخته شدن» یا «شناسایی» را پایه و اساس هنجاری منازعه‌ی اجتماعی قرار داده است. او از این طریق کوشیده با ارائه‌ی درک جدیدی از مفهوم «هویت»، از نسل اول نظریه‌ی انتقادی یعنی آدورنو، هورکهایمر و مارکوزه که بر دیالکتیک منفی تأکید داشتند و نسل دوم که به سردمداری هابرماس بر کنش ارتباطی در چارچوب عام‌نگری و بینادهنیت تأکید دارند، فراگذرد و بر اساس نظریه‌ی شناسایی، چشم‌انداز تجارب اخلاقی سوژه‌ها را در تعاملات بینادهنی بررسی کند.

پرسش اصلی مقاله‌ی حاضر این است که چگونه اکسل هونت با ارائه‌ی تمهیداتی در چارچوب نظریه‌ی شناسایی با رویکردی انتقادی، در مباحث رادیکالیسم معاصر تحول ایجاد می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش، فرضیه‌ی زیر مطرح می‌شود: هونت با مربوط کردن سه حوزه‌ی هویت‌ساز یعنی عشق و دوستی با روابط مبتنی بر حقوق و همبستگی، به دیدگاه جامعی درباره‌ی شناسایی رسیده است و این دستاورد را منبای یک تحلیل فراطبقاتی در رادیکالیسم معاصر و نقد دیدگاه‌های راست‌گیش قرار داده است. اهمیت موضوعی مقاله‌ی حاضر بررسی یکی از روندهای در حال رشد در رادیکالیسم معاصر است.

واژگان کلیدی: شناسایی، عشق، همبستگی، هویت، عزت نفس، نظریه‌ی انتقادی، بینادهنیت.

۱ این مقاله برگرفته از رساله‌ی دکتری محسن بیگی با عنوان «بازخوانی ذهنیت کین‌توز صادق هدایت بر اساس مفهوم شناسایی اکسل هونت» به راهنمایی دکتر جهانگیر معینی علمداری و مشاوره‌ی آقایان دکتر حاتم قادری و دکتر علیرضا بهشتی است.

صفحات: ۱۲۳-۱۰۲

*دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نیشابور (نویسنده‌ی مسئول).

mohsen.beigi@modares.ac.ir

** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
jalamdari@ut.ac.ir

The Consequences of the Axel Honneth's Recognition Theory for Contemporary Radicalism

Beigi, Mohsen*

Moeini Alamdari, Jahaangir*

Abstract

Nowadays, the Theory of Recognition emerges as a new discourse, at the same time has been grown up in the field of Western philosophy and social sciences. In the present article, the fundamentals and intellectual principles of Axel Honneth's thought - a German political philosopher who has an important role in the expansion of recognition theory - are studied. Honneth considered the concept of "recognition" as the basis of social conflict by re-interpreting the critical theory and aiming at eliminating the barriers that this theory has been struggling with at the beginning. He presented a new understanding of the concept of "identity" to pass the first generation of critical theory presented by Adorno, Horkheimer, and Marcuse, who all emphasized on negative dialectic and the second generation that emphasized on the communicative action in the universalism framework and Intersubjectivity to evaluate the perspective of the ethical experiences of subjects in interpersonal interactions based on recognition theory.

The main question raised in the present study is "How does Axel Honneth evolve in contemporary radical issues by introducing measures in the framework of recognition theory with the critical approach?" In response to this question, the following hypothesis is proposed: Honneth has come up with a comprehensive view of recognition by relating three areas of identifiers, namely, love and friendship with rights-based relationships and solidarity. He deduced this achievement as the basis of an infraclass analysis of contemporary radicalism and a critique of the orthodox view. The aim of the present study was to examine one of the growing trends in contemporary radicalism.

Key words: Recognition, Love, Solidarity, Identity, Self Esteem, Critical Theory, inter-subjectivity.

*PhD Candidate of Political Science at Tarbiat Modarres University, Tehran, Iran.

** Associate Professor of Political Science at Tehran University, Tehran, Iran.

مقدمه

به نظر می‌رسد پروبلماتیک هر دوره‌ی تاریخی در صورت‌بندی گفتارهای نظری متفکران و اندیشمندان آن دوره‌ی تاریخی بی‌تأثیر نیست. آلتوسر در مقاله‌ی مهم خود «فریود و لکان» به‌خوبی دلالت‌گزاره‌ی پیش‌گفته را آشکار ساخته و به بهترین شکل تأثیر پروبلماتیک تاریخی و نظری اواخر قرن نوزدهم در تکوین نظریه‌ی فریود را نشان می‌دهد (Altusser, 1971). اگرچه ردپای اولیه‌ی طرح نظریه‌ی شناسایی / به رسمیت شناخته شدن را می‌توان در آثار متفکرانی چون روسو، فیشته و هگل دنبال کرد، اما زمینه‌ی تاریخی و اجتماعی مناسب برای طرح این گفتار در دهه‌ی ۱۹۶۰ فراهم می‌آید. رخدادها و تحولات اجتماعی-سیاسی در این دوران به‌نوعی طلیعه‌ی ظهور سیاست و جامعه‌ای با تنوع و تکثر فرهنگی را نوید می‌داد، رخدادهایی که پی‌آمد منطقی آن برای نظریه‌ی سیاسی و اجتماعی معاصر پذیرش و احترام به تفاوت به‌مثابه نقطه‌ی کاپیتون این گفتارها بود.

در این دهه، نظریه‌پردازان در مواجهه با چندگانگی و تنوع فرهنگی، بر روی گفتارهای نظری متمرکز شدند که تفاوت‌های فرهنگی و نژادی و غیره را به رسمیت شناخته و مشروع جلوه دهند. اهمیت طرح این گفتارهای نظری از آن‌رو حائز اهمیت بوده است که به‌وضوح در متن و بستر جنبش‌های اجتماعی مطرح در دهه‌ی ۱۹۶۰، از قبیل جنبش حقوق مدنی سیاهان، جنبش‌های رادیکال فرهنگی و فمینیستی می‌توان خواست به رسمیت شناخته شدن دیگریِ طردشده را مشاهده کرد. کنشگران درگیر در این جنبش‌های اجتماعی بر روی ارزش‌ها و تفاوت‌های فرهنگی منحصربه‌فرد خود پای می‌فشردند و از گفتارها و گروه‌های مسلط و هژمونیک جامعه درخواست به رسمیت شناخته شدن هویت و تفاوت‌های منحصربه‌فرد خود را داشتند. نظریه‌ی شناسایی آن‌گونه که نظریه‌پرداز مطرح در این حوزه، «چارلز تیلور» بیان می‌دارد، ابزار ضروری برای درک و توجیه نیازهای این جنبش‌های هویتی بود، جنبش‌هایی که تأثیر بسیاری بر جامعه به‌ویژه پس از دهه‌ی ۱۹۶۰ گذاشته‌اند. اهمیت مشخص نظریه‌ی شناسایی، از نظر تیلور در ارتباط با هویت نهفته است که از طریق آن اشخاص به کیستی خود پی برده و ویژگی‌های بنیادین خود در مقام انسان را درک می‌کنند (Taylor, 1994: 25).

اگرچه نطفه‌ی گفتارهای نظریه‌ی شناسایی در دهه‌ی ۱۹۶۰ بسته می‌شود، اما بی‌تردید تبدیل این گفتارها به یک دیسپلین و پارادیم مشخص آکادمیک در دهه‌ی ۱۹۹۰ و با طرح مباحث سه متفکر اصلی این حوزه، «چارلز تیلور»، «اکسل هونت» و «نانسی فریزر» تحقق می‌پذیرد. هر سه نظریه‌پرداز به‌رغم پاره‌ای از تفاوت‌های تفسیری، در زمره‌ی متفکرانی هستند که بر نقش شناسایی در شکل‌گیری هویت فردی تأکید می‌کنند. بنا بر تفسیر «تامپسون» در این زمینه، هسته‌ی اصلی بحث هر سه متفکر در سیاست معاصر را باید:

شیفت و دگرگونی از تمرکز بر روی ایده‌های غالبی چون طبقات، برابری، اقتصاد و ملت در تحلیل اجتماعی سیاسی به ایده‌های کمتر شناخته‌شده‌تری

همچون هویت، تفاوت، فرهنگ و قومیت دانست. برای متفکران این نحله، ایده‌ی به رسمیت شناخته شدن در مرکز آن چیزی قرار می‌گیرد که امروزه در مباحث مرتبط با چیستی عدالت طرح می‌کنیم، به اقتضای این مباحث جامعه‌ی عادلانه، جامعه‌ای است که در آن هر فردی شناسایی درخور خود را باز یابد (Thompson, 2006: 3).

«درنتی و رایانات» نیز در تفسیر خود از نظریه‌ی شناسایی، مدعای «تامپسون» را به نحوی دیگر مطرح و تأیید می‌کنند. بر طبق تفسیر این دو، مهم‌ترین هدف از طرح مفهوم شناسایی در سیاست معاصر صرف توصیف بی‌عدالتی در بستر مناسبات اجتماعی نیست، بلکه تأکید و پافشاری بر این مهم است که مبنای درگیری را باید در فقدان عدالت در مناسبات اجتماعی باز جست، همان‌گونه که هگل در «پدیدارشناسی روح» بیان می‌کند، افراد یا گروه‌هایی که با انکار شناسایی مواجه می‌شوند، راه دیگری جز مبارزه برای شناسایی پیش روی خود نمی‌بینند. بنا بر تفسیر درنتی و رایانات، در نظرگاه متفکران اصلی نظریه‌ی شناسایی، سیر تکامل و تحول جامعه در هر دوره‌ی مشخص تاریخی، پیامد منازعه‌ی گروه‌های متعارض جامعه به‌منظور به رسمیت شناخته شدن در همان دوره‌ی تاریخی است (Deranty and Renault, 2007: 97).

در این میان، اکسل هونت بر مبنای پروبلماتیک دوره‌ی تاریخی حاضر، به‌صورت‌بندی گفتار نظری جدید درباره‌ی شناسایی روی آورده است. بر این اساس، پرسش اصلی مقاله‌ی حاضر به‌صورت زیر مطرح می‌گردد: چگونه اکسل هونت با ارائه‌ی تمهیداتی در چارچوب نظریه‌ی شناسایی، با رویکردی انتقادی، در مباحث معاصر تحول ایجاد می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش مهم، نشان خواهیم داد که وی با فراگذری از نظریه‌های سنتی انتقادی، بر اساس نظریه‌ی شناسایی، اهمیت‌ی حیاتی برای فردیت، حقوق فردی و همبستگی‌های اجتماعی قائل شده و بدین ترتیب، با طرح پروبلماتیک جدید در اندیشه‌ی انتقادی، به تحول مباحث رادیکال یاری رسانده می‌رساند. با توجه به این‌که هواداران نظریه‌ی انتقادی تاکنون آن‌گونه که باید به فردیت و حقوق فردی توجه نشان نداده‌اند و تعبیر آن‌ها از همبستگی اجتماعی متفاوت بوده است، باید گفت که آرای هونت می‌تواند مبنای تحول گفتاری در میان گفتارهای رادیکال قرار گیرد و شکل‌گیری موج جدیدی از نظریات انتقادی از این سنخ را موجب شود.

۱. پیشینه‌ی پژوهش

به نظر می‌رسد تاکنون اثری که به‌صورت مشخص در قالب کتاب یا مقاله در آن به پی‌آمدهای نظام اندیشگانی اکسل هونت برای رادیکالیسم معاصر پرداخته شده باشد، نگاشته نشده است. جستجوهای نویسندگان این مقاله در این زمینه به نتیجه‌ای نرسیده است. با این حال، باید افزود که آثار گوناگونی پیرامون نظام اندیشگانی هونت توسط شارحین و ناقدین وی نگاشته شده است.

در برخی از این آثار به شرح و نقد دقیق نظام اندیشگانی اکسل هونت پرداخته شده است. مجموعه مقالات درخشانی که در قالب کتابی با عنوان «مقالاتی انتقادی

پیرامون نظام اندیشگانی اکسل هونت» توسط دانیل پیتربریج و دیگران نگاشته شده، یکی از بهترین نمونه‌ها در این زمینه است (پیتربریج و دیگران، ۲۰۱۱). اثر مستقل دانیل پیتربریج با عنوان «نظریه‌ی انتقادی اکسل هونت» را نیز می‌توان در همین دسته تقسیم‌بندی کرد، چراکه در آن وی تفسیری روان و جامع از پس‌زمینه‌های اصلی صورت‌بندی نظام اندیشگانی هونت ارائه داده است (پیتربریج، ۲۰۱۳). اثر درخشان برت وندنبرینک و دیوید اوئن با عنوان «شناسایی و قدرت: اکسل هونت و سنت نظریه‌ی انتقادی» را نیز می‌توان در زمره‌ی همین دست آثار قلمداد کرد، چراکه این دو در این اثر ارزیابی انتقادی و جامعی از آرای وی به‌ویژه در مهم‌ترین اثر هونت، «مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن»، به دست داده‌اند (وندنبرینک و اوئن، ۲۰۰۷).

در برخی دیگر از آثار، ضمن تبارشناسی و شرح و بسط جامع نظام فکری متفکران اساسی این حوزه همچون روسو، فیشته، هگل، تیلور و دیگران، ارزیابی جامعی از امکانات و پی‌آمدهای این نظریه برای دیگر حوزه‌ها، از قبیل روانکاوی، فلسفه‌ی اخلاق، نظریه‌ی انتقادی، نظریه‌ی سیاسی و به‌صورت مشخص دموکراسی ارائه شده است. مجموعه مقالاتی درخشان با عنوان «فلسفه‌ی شناسایی» از اشمیت ام. بوش و دیگران و کتاب «نظریه‌ی سیاسی شناسایی» سیمون تامپسون، از بهترین نمونه‌های این دست آثارند (اشمیت ام. بوش و دیگران، ۲۰۱۰؛ تامپسون، ۲۰۰۶).

در برخی آثار دیگر، ضمن تفسیر نظام فکری هونت، به مقایسه‌ی مرده‌ریگ فکری وی با میراث متفکران سنت رادیکال پرداخته‌اند. مجموعه مقالات درخشان کاتیا جنل و دیگران با عنوان «شناسایی یا عدم توافق: مواجهه‌ای انتقادی در حوزه‌ی سیاست آزادی، برابری و هویت»، یکی از بهترین آثار موجود در این زمینه است. نویسندگان این مقالات به بررسی و ارزیابی دقیق نظام اندیشگانی دو متفکر چپ برجسته‌ی معاصر، اکسل هونت و ژاک رانسیر پرداخته‌اند. در این اثر مقالاتی از این دو اندیشمند برجسته از دو سنت فکری رقیب در نقد نظام اندیشگانی یکدیگر وجود دارد (جنل و دیگران، ۲۰۱۶).

بر اساس آنچه تاکنون گفته شد، اهمیت مقاله‌ی حاضر از آن‌روست که می‌کوشد تا ضمن ارائه‌ی تفسیری روان و موجز از نظام اندیشگانی اکسل هونت، تضمینات منظومه‌ی فکری وی را برای سنت فکری رادیکال مورد بررسی قرار دهد.

۲. چارچوب نظری

در مقاله‌ی حاضر، از رویکرد انتقادی به‌عنوان روش‌شناسی استفاده شده است. رویکرد انتقادی به‌عنوان فرانظریه‌ای درباره‌ی ماهیت علم به مسائل مربوط به ماهیت نظریه‌پردازی، از جمله رابطه‌ی تجربه و ارزش، نسبت علم و فلسفه و رابطه‌ی نقد و دانش می‌پردازد و ماهیتی ضداثبات‌گرایانه دارد. به‌طور کلی، یکی از ویژگی‌های رویکرد انتقادی ناخرسندی از نظام‌های فلسفی بسته است و در مقابل از رابطه‌ی دیالکتیکی بین ذهن و شرایط اجتماعی سخن می‌گوید. از سوی دیگر، رویکرد

انتقادی این فرضیه را مطرح می‌کند که هدف از شناخت جهان، دگرگون ساختن آن است. شناخت باید به ابزاری برای ایجاد تغییرات باشد. این وظیفه به پراکسیس انسانی مربوط می‌شود و پیوند نزدیکی با نسبت نظریه و عمل دارد. به‌طور کلی، رابطه‌ی نظر و عمل در رویکرد انتقادی به گونه‌ای است که مرزهای آن از مرز مباحث سنتی فراتر می‌رود و به مسائلی مانند نحوه‌ی زیست انسان در جهان و تحول آگاهی وی می‌پردازد.

رویکرد انتقادی، به‌مثابه یک روش‌شناسی، در پی ایجاد تحول موازی در دو حوزه‌ی اندیشه و عمل است و به این منظور مفهوم «رهایی» را مبنا قرار می‌دهد. اگرچه در برخورد با مسئله‌ی رهایی طرز تلقی واحدی در بین هواداران این رویکرد مشاهده نمی‌شود، ولی کم‌وبیش همه‌ی آن‌ها رهایی را نقطه‌ی عزیمت خود قرار داده‌اند و می‌کوشند بین رهایی از یک‌سو و دانش و منافع از سوی دیگر، رابطه برقرار کنند. البته این رویکرد درباره‌ی نحوه‌ی برقراری رابطه بین این مفهوم بی‌طرف و خنثی نیست و به‌طور کلی از اندیشه‌ی نقد دانش در جهت رهایی دفاع می‌کند. این امر موجب شده که اندیشه‌ی انتقادی، با اتکا به مفهوم پراکسیس، از نوعی دانش عملی جانب‌داری کند؛ با این اوصاف، رویکرد انتقادی به هنگام تحلیل افکار یک فیلسوف یا نظریه‌پرداز، به این ملاک‌ها ارجاع می‌دهد و دقیقاً همین ملاک‌ها را مبنای ارزیابی اندیشه‌های وی قرار می‌دهد. این رویکرد پژوهشگر را به برخورد هنجاری با اندیشه، البته با توجه به زمینه‌ی سیاسی- اجتماعی و بحران‌های موجود، سوق می‌دهد.

۳. پروبلماتیک اکسل هونت

به‌جرت می‌توان گفت که در میان متفکران اساسی نظریه‌ی شناسایی، اکسل هونت مبسوط‌ترین و پربحث‌ترین نظریه مربوط به شناسایی را ارائه داده است. وی در حال حاضر به‌مثابه مهم‌ترین فیلسوف اجتماعی در مکتب انتقادی مطرح است. «پیتربریج» روح و هسته‌ی مرکزی پروژه‌ی فکری هونت را احیای روح هگلی- مارکسیستی سنت انتقادی می‌داند (Petherbridge, 2013).

این احیای نظری از طریق نوعی بازتفسیر نظریه‌ی انتقادی و تلاش برای ایضاح و رفع مشکلات عمده‌ای است که به‌زعم وی این نظریه از آغاز تاکنون با آن‌ها دست به‌گریبان بوده است. یکی از این معضلات عمده صورت‌بندی نظریه‌ای هنجاری و ارزشی برای نقد و تحلیل جامعه‌ی معاصر در کلیت آن است. هونت می‌کوشد تا این نقص را از طریق وارد کردن سوبه‌های هنجاری در تفکر انتقادی مرتفع کند. مشکل دیگری که هونت در پروژه‌ی فکری خود با آن دست و پنجه نرم می‌کند، قرار دادن کارگزاران در متن تحولات اجتماعی جوامع معاصر است؛ به‌نحوی که این کارگزاران سهم و نقشی در تحولات اجتماع داشته باشند. البته باید اشاره کرد که این حضور هم باید ناظر بر توانایی و هم رغبت این کارگزاران برای ایفای نقش رهایی‌بخش آنان در اجتماع باشد. درست در همین نقطه است که پروژه‌ی فکری هونت اهمیت می‌یابد، چراکه وی برخلاف نظریات متفکران ساختارگرایی چون آلتوسر که متن را همواره بیمار

می‌بینند و بر این باورند که متن تحت تأثیر روابط ساختاری هیچ‌گاه نمی‌تواند عینیت را بیان کند، نوعی بازگشت به سوژه‌های انسانی و روابط این سوژه‌ها با همدیگر را مدنظر دارد و به تحقق جامعه‌ای بهتر در چارچوب و بستر روابط انسانی می‌اندیشد.

۱-۳. هونت و مارکس جوان

احیای روح هگلی-مارکسی از طریق بازتفسیر انتقادی میراث عظیم فکری این دو متفکر صورت می‌گیرد. در مورد مارکس، هونت به صورت مشخص به نوشته‌های انسان‌شناختی مارکس جوان رجوع می‌کند. از نظر هونت، مارکس جوان کار را به مثابه فرآیند خودتحقق در نظر می‌گیرد و از خودبینگانی در منظومه‌ی فکری او در مقام تجربه‌ی انضمامی از آنچه سرمایه‌داری در مسیر عقیم گذاشتن این فرآیند خودتحقق بر جای گذاشته است، در نظر گرفته می‌شود. البته باید خاطر نشان کنیم که بازگشت مجدد هونت به آرای مارکس، صرفاً از زاویه‌ی تمرکز مارکس بر تناقضات سیستماتیک سرمایه‌داری نیست، بلکه هونت خواهان روشن کردن این مسئله‌ی اساسی است که چگونه سرمایه‌داری روح نوع انسان را زخمی می‌کند. زخم‌ها و جراحاتی که به‌زعم هونت در وهله‌ی اول اخلاقی‌اند و ناشی از نیاز عمیق انسان به رسمیت شناخته شدن و شناسایی متقابل‌اند. از نظر هونت، کار مدل و حالتی از فعل و انفعال اجتماعی است که از طریق آن افراد در صدد دست‌یابی به رسمیت شناخته شدن متقابل و درخور هستند (Petherbridge, 2013). بعد دیگر این احیا، ناظر به تفسیر خاص هونت از دوره‌ی فکری موسوم به ینای هگل است که در ادامه‌ی مقاله تفسیری از آن ارائه خواهد شد.

۲-۳. هونت و هابرماس

در نظر کسی چون پلاپل، اهمیت هابرماس در صورت‌بندی گفتار هونت تا بدان جااست که می‌توان گفت اساساً دیدگاه‌های هونت در پاسخ و واکنش به نظریه‌ی کنش ارتباطی هابرماس صورت‌بندی می‌شود. با این حال، وی به‌درستی به این نکته اشاره می‌کند که اگر چه هونت با هابرماس بر سر این مهم که بنیادگذاری پایه‌ی هنجاری برای نقد اجتماعی نیازمند درک بینادذهنی است، از در توافق درمی‌آید. با وجود این، وی علاقه‌ی وافر هابرماس به شرایط زبانی برای دست‌یابی به فهمی عاری از سلطه برای تحقق این مهم را ناکافی می‌داند، علاقه‌ای که به‌زعم هونت موجب غفلت هابرماس از توجه به چشم‌انداز تجارب اخلاقی بنیادین سوژه‌ها در نظریه‌ی کنش ارتباطی می‌شود. هونت بر این باور است که تعدی و تجاوز به دعاوی ناظر بر هویت افراد پیامد محدودیت قواعد زبانی نیست، بلکه این امر در فرآیند اجتماعی شدن تحقق می‌یابد و در طی این فرآیند است که جراحی عمیق بر تجربه‌ی اخلاقی فرد وارد می‌شود (Pilapil, 2011 : 84).

هونت یکی از مهم‌ترین متفکران نسل سوم تفکر انتقادی است که از نظریه‌ی کنش ارتباطی هابرماس فاصله می‌گیرند. استدلال این نحله از متفکران پساهابرماسی این است که دیگر نمی‌توان مبنای روابط انسانی را بر اساس کنش ارتباطی هابرماس

توضیح داد؛ چون در نظر این متفکران کنش ارتباطی هابرماس جنبه‌های بینادهنی را از زاویه‌ای نادرست می‌نگرد، از نظر هونت در این زمینه ما باید به‌نوعی زاویه‌ی دید خود را تصحیح کنیم، به‌نحوی که در آن روابط بینافردی اهمیت بیشتری پیدا کند. به بیان دیگر، هونت و نسل سوم متفکران مکتب انتقادی به‌نوعی در حال فاصله گرفتن از عقلانیت سرد هابرماسی هستند. از نظر هونت بحث‌های عقلانی همواره باید به‌صورت ضمنی پایه‌ای منفعتی داشته باشند تا بتوانند شکل بگیرند. بر این اساس، هونت در صدد تقویت بینافردیت و تعامل است تا از یک‌سو سوبیه‌های عقلانیت سرد هابرماسی را کم‌رنگ‌تر کنند و از سوی دیگر تأکید کمتری روی یونیورسالیسم / عام‌گرایی هابرماسی بگذارد؛ چراکه نظریه هونت کمتر بر روی عقلانیت شناختی اتکا دارد. در عوض، هونت نظریه‌ی انتقادی را فرامی‌خواند تا بر روی مؤلفه‌های بنیادهنی، غیراقتصادی، روان‌شناختی و فرهنگی تمرکز کند (Jeffery.C & Pia Lara, 1996: 129).

۳-۳. هونت و بازتفسیر بینادهنیتی هگل

در فقرات بالا به این نکته اشاره شد که هونت بازتفسیر ویژه‌ای از میراث فکری سترگ هگل ارائه می‌دهد که می‌توان آن را بازخوانی بینادهنیتی نامید. این بازتفسیر بینادهنی به‌صورت عمده در کتاب «مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن» انجام شده است. در این اثر، هونت زمینه و پایه‌ای هنجاری برای نظریه‌ی انتقادی در شرایط بینادهنی سالم را جستجو می‌کند که روابط به رسمیت شناخته شدن، پیش‌شرط‌هایی بنیادین برای خود فهمی فرد و آزادی جمعی فراهم می‌آورد. هونت بر اساس اهداف هنجاری نظریه‌ی خود، ریشه‌ها و بسترهای مناسبی را در مدل مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن که توسط هگل در دوره‌ی فکری موسوم به ینای وی ارائه شده است می‌یابد. هونت به تعبیر جوئل اندرسون دریافت این ایده را وام‌دار هگل است که تجلی و شکوفایی تام و تمام انسان بستگی به وجود و برقراری روابط اخلاقی است، این خودتحقیقی به‌طور خاص در روابط عشقی، روابط حقوقی، زندگی اخلاقی و در جریان مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن امکان‌پذیر می‌گردد (Anderson, 1996).

هونت از موضعی وارد مباحث این دوره‌ی هگل می‌شود که به اقتضای آن فردگرایی و جمع‌گرایی را توأمان نفی و رد کند. هونت فردگرایی را هم به‌صورت تجربی و هم استعلایی رد می‌کند و در منظومه‌ی فکری خود فرمالیسم استعلایی کانت را به نحوی رد می‌کند و در مقابل از بینادهنیت دفاع می‌کند، زیرا بینادهنیت فرد را نه به معنای تجربی و نه به معنای استعلایی آن مبنا قرار نمی‌دهد و از همین زاویه است که هگل برای هونت جذاب می‌شود، چراکه وی به‌عنوان متفکری پساکانتی مطرح است و از تفکر استعلایی فاصله می‌گیرد؛ زیرا در فلسفه‌ی هگل اگرچه بحث سوزه مطرح است، اما باید دقت داشت که این سوزه جنبه‌ی استعلایی ندارد.

در چارچوب تفکر هگل صرفاً عقل صرف مطرح نیست، بلکه عقل در اجتماع

اهمیت می‌یابد. این امر را به‌ویژه در جایی می‌توان مشاهده کرد که هونت بحث اخلاق مطلق هگل را مطرح می‌کند. مدعای هونت در طرح این بحث این است که در پس بحث شناسایی و ایجاد رابطه‌ی تعاملی، دیگر حکمت استعلایی جواب نمی‌دهد. در واقع، ما در اینجا وارد رابطه‌ی اجتماعی می‌شویم که این رابطه به لحاظ عقلی صرفاً حالت پیشینی و استعلایی ندارد؛ بنابراین در همین نقطه است که هگل برای هونت اهمیت پیدا می‌کند و هونت این کشف بزرگ را به وی نسبت می‌دهد. از نظر هونت و برخی دیگر از هگل‌شناسان آمریکایی، اهمیت هگل در آن است که وی در فرارفتن از تفکر استعلایی کانتی و طرح رابطه‌ی تعاملی نقش اساسی دارد که باید در نظر داشت در این رابطه‌ی تعاملی امر اجتماعی اولویت پیدا می‌کند و بدین ترتیب هگل در فلسفه بانی شکل‌گیری سویی‌جی جدیدی می‌شود که در آن امر اجتماعی اهمیت زیادی پیدا می‌کند. هگل حوزه‌ی فلسفه را یک حوزه‌ی اجتماعی در نظر می‌گیرد که بر اساس یک رابطه‌ی ارتباطی و تعاملی عمل می‌کند.

از منظر هونت، اهمیت هگل در نکته‌ی پیش‌گفته است و چنان‌که اشاره شد، هونت کشف این نکته را به وی نسبت می‌دهد. هگل در صدد وارد کردن فابریک اجتماع در تحلیل‌هاست. هونت معتقد است که او وارد تحلیل مناسبات واقع‌گرایانه‌ی سرمایه‌دارانه هم می‌شود. به نظر می‌رسد هگل با ورود در این بحث می‌خواهد نشان دهد که این تعاملات صرفاً در چارچوب انتزاعی صورت نمی‌گیرد. در اینجا است که هونت تفسیر هگل از دزدی را دارای اهمیت می‌داند و به طرح و تفسیر آن اقدام می‌کند.

اهمیت بحث دزدی نزد هگل از آن روست که هگل خواهان توضیح این امر برمی‌آید که دزدی چگونه شروع می‌شود. در نظر وی، دزدی با پیدا شدن فرد آغاز می‌شود. در مدل هگلی، ما با دو عنصر اولیه روبه‌رو هستیم: عنصر اول، پیدایش فردهای انضمامی است و عنصر دوم، نزاعی است که مابین آن‌ها صورت می‌گیرد. مرحله‌ای که بنا به تفسیر هگل دزدی در آن شکل می‌گیرد، مرحله‌ای سلبی است که در آن آزادی به بی‌حد و حصرترین شکل خود ظهور و بروز پیدا می‌کند. گذار دیالکتیکی در اینجا جایی حاصل می‌شود که یونیورسالیته در ارتباط با دیگری معنا پیدا می‌کند، به بیان دیگر آن مطلقیت آزادی منفی که در دزدی نشان داده می‌شود، با یک مواجهه در یک میدان اجتماعی محدود می‌شود و دزدی به‌عنوان آزادی مطلق نفی می‌شود. در واقع، از نظر هگل گذار از فرد به سوژه در اینجا رخ می‌دهد. سوژه زمانی پدیدار می‌شود که در چارچوب عهد و قراردادها، دیگری‌ای به رسمیت شناخته می‌شود که دزد مجبور به رعایت حق او هم هست.

موضوعات/اعیان شناسایی	
فرد (نیازهای انضمامی)	شخص (خودگردانی صوری)
سوزهای (با ویژگی‌های منحصره‌فرد)	
اشکال شناسایی	
شهودی (احساسی، عاطفی)	خانواده (عشق)
مفهوم (شناختی)	جامعه‌ی مدنی (حق)
شهود فکری (عواطفی که ادر فرایند رفع و حفظاً عقلانی شده‌اند)	دولت (همبستگی)

طرح‌واره‌ی ۱ (هونت، ۱۹۹۶: ۲۵).

چنان‌که در نمودار شماره یک مشاهده می‌شود، در تفکر هگل سه مرحله و شیوه‌ی شناسایی وجود دارد: عشق، حق و همبستگی. در این سه شیوه‌ی شناسایی، دیالکتیک هگلی نیز دقیقاً وجود دارد؛ بدین معنا که ما با فردی با بنیادهای انضمامی شروع می‌کنیم و آن فرد به‌صورتی نفی می‌شود و بعد دوباره در فرآیند «رفع و حفظ» وارد مناسبات صوری حقوقی می‌شویم، جایی که دیگر در آنجا فرد انضمامی مهم نیست، بلکه وضعیت صوری مطرح است و باز چنان‌که در نمودار بالا مشاهده می‌شود، در طی دیالکتیکی فرد دارای حقوق از طریق «رفع و حفظ» وارد مرحله‌ی سوم می‌شود که در آن همبستگی مهم است. همبستگی از آن‌رو در تفکر هگل اهمیت می‌یابد که موجب ایجاد پیوندها و علقه‌های بین فردی می‌شود.

هونت با طرح بحث شناسایی هگل دعاوی نظری دو دیدگاه را به چالش می‌کشد، یکی فردباوری بورژوازی و دیگری اجتماع‌گرایان. در فردگرایی بورژوازی صرفاً فرد انضمامی اهمیت دارد. در تفکر بورژوازی فرد انضمامی از آن حالت فردی تحول پیدا می‌کند و به شخص تبدیل می‌شود، ولی این فرد بورژوازی نمی‌تواند وارد مرحله‌ی همبستگی شود و فاقد علقه‌های بین فردی است. از سوی دیگر، آرای هونت در مقابل اجتماع‌گرایی قرار می‌گیرد. از نظر هونت، تفکر اجتماع‌گرا هم بیش از حد جمع‌گراست و در آن به علقه‌های بین فردی توجهی نمی‌شود و به‌نوعی فرد را نادیده می‌گیرد. در مقابل، هونت معتقد است که هگل با نقدی که به ارسطو وارد کرده است، سوزها را وارد مباحث نظری کرده و از یونانیت فراتر رفته است، البته باید اشاره کرد که هگل سوزها را چیزی فراتر از سوزهای دولت‌شهر ارسطو می‌بیند، چراکه در آن فرد کاملاً در جمع منحل بود و از نظر هگل یونانی‌ها به مرحله‌ی سوزها نرسیده بودند. به‌طور کلی، می‌توان گفت در نظریه‌ی شناسایی هگل، ما در وهله‌ی نخست در ساحت فردی و انضمامی، با یکسری از نیازهای روانی و عاطفی حضور داریم، در این مرحله فرد انضمامی به میانجی رابطه‌ی خود و دیگری در چارچوب و بستر خانواده به درک از خود می‌رسد. اما این پایان راه نیست، چراکه ما بر اساس یک تحول دیالکتیکی از یک حوزه‌ی مطلقاً فردی و انضمامی به یک حوزه‌ی دوم یعنی حوزه‌ی صوری و فرمال که در آن کاملاً عمومیت حاکم است، می‌رسیم و دوباره در طی یک فرایند دیالکتیک خود این امر هم نفی می‌شود که در قالب مرحله‌ی سوم با ظهور فردیت در قالب عمومیت/یونیورسالیته‌ی روبه‌رو می‌شویم. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد،

آنچه در اینجا برای هونت اهمیت بسیار پیدا می‌کند، این است که وی درصدد توضیح این مهم برمی‌آید که وضعیت ارتباطی را که بین انسان‌ها برقرار می‌شود، نه می‌توان به یک روانشناسی فردی تقلیل داد و نه به یک وضعیت فرمال یونیورسال، بلکه در اینجا موقعیت تاریخی‌ای که هگل بدان باور دارد، بسیار اهمیت می‌یابد و اساساً راز دیالکتیک نیز در تاریخی بودن آن است.

۳-۴. هونت و جورج هربرت مید

هونت در نظریه‌ی به رسمیت شناخته شدن خود تحت تأثیر دیدگاه روانکاوی اجتماعی، جورج هربرت مید بوده است. وی از نظریه‌ی او بصیرت‌های بنیادین را به دست می‌آورد. تحت تأثیر مید، هونت بر نقش اجتماعی همه‌ی کنش‌های انسان انگشت می‌گذارد. مید با تأکید بر نقش اجتماعی در فرآیند شکل‌گیری خود، یک بنیان روانکاوانه‌ی اجتماعی را برای نظریه‌ی شناسایی هونت به وجود می‌آورد که در آن اعتماد به نفس، احترام به خود و عزت‌نفس، اشکال بنیادین رابطه با خود هستند. یکی دیگر از استنادات هونت به آرای وی، مربوط به تفکیکی است که مید میان «I and me» در آرای خود قائل می‌شود. از نظر وی، «I» بیش‌تر ناظر بر حوزه‌ی نوآوری است، در حالی که «me» ناظر بر این است که ما تنها خودمان نیستیم و دیگران نیز در شکل‌گیری ما نقش دارند. علاوه بر این‌ها، به نظر می‌رسد هونت برای فرار از ابعاد متافیزیکی تفکر هگل، به تعبیر «جوئل اندرسون»، به آرای مید توسل پیدا می‌کند، چراکه روح تجربی و عمل‌گرایانه و تجربی‌اندیشه و تفکر وی برای هونت امکان مشخص و تعیین کردن شرایط بینادهنی برای خودفهمی افراد را فراهم می‌آورد. در این‌گذار از ایدئالیسم هگلی به عمل‌گرایی میدی، ما دیگر به دنبال توجیه ایده‌ها در درون خود ایده‌ها نیستیم، بلکه آن چیزهایی که به‌طور طبیعی دارد در رابطه‌ها اتفاق می‌افتد، ملاک ماست (Anderson, 1996).

۳-۵. هونت و دونالد وینیکات

هونت با هدف صورت‌بندی تفکر خود برای جبران نقایص نظریه‌ی مید، از دیدگاه روان‌تحلیل‌گری وینیکات و مفهوم هم‌زیستی وی استفاده می‌کند. از نظر هونت، بیشتر اشکال خودسازی، در موفقیت کودک در یافتن تعادلی بین استقلال نخستین از مراقب اولیه‌ی خود و رشد و استقلال در حال تکامل خود است. هونت برای توضیح رابطه‌ی میان اعتماد به نفس و روابط بینادهنی عشق و توجه، به سراغ روان‌تحلیل‌گری وینیکات می‌رود. وی متعلق به مکتب «رابطه با ایزه» در روانکاوی است، مکتبی که آرای متفکران اصلی آن در نقد نظریه‌ی فروید صورت‌بندی شده است. برخلاف فرویدی‌ها که در تحلیل به نحوی ساختاری تنها بر روی سائق‌های غریزی و لیبیدوئی تمرکز می‌کنند، اینان بر اهمیت رابطه و دیگری تأکید می‌کنند. هونت متأثر از وینیکات تمامی روابط عشقی و عاطفی را ناشی از باز یادآوری ناخودآگاهانه‌ی تجارب اولیه‌ای که در ماه‌های ابتدایی حیات کودک در رابطه‌ی او با مادر ریشه دارند، می‌داند (Hon-

105 :neth, 1996). از این منظر، اگر کودک تجربه‌ی رابطه‌ای موفق با مادر خود را از سر گذرانده باشد، این امر می‌تواند در ادامه چون الگویی برای تعاملات و روابط بعدی موفق وی عمل کند (Honneth, 1996 : 104).

۴. شرح و بسط مقولات نظریه‌ی شناسایی هونت

هونت سه حوزه از تعامل را که با سه مدل از شناسایی مرتبط‌اند، از یکدیگر بازشناسایی می‌کند که هر یک از این حوزه برای تحول افراد در ارتباط مثبت با خود ضروری است. وی بر این باور است که ما به اشکال گوناگونی از شناسایی نیازمندیم. ما به احترام در حوزه‌ی سیاسی، به عزت در حوزه‌ی اجتماعی و به توجه در حوزه‌ی درون خانوادگی نیازمندیم. بدون این حوزه‌های به‌هم‌پیوسته از به رسمیت شناخته شدن / شناسایی، ما نمی‌توانیم به خودفهمی تام و تمام برسیم. برای هونت، خسارت ناشی از فقدان به رسمیت شناخته شدن و یا بد به رسمیت شناخته شدن، از بی‌عدالتی اجتماعی بدتر است.

طرح‌واره‌ی ۲. الگوواره / نموداری از روابط شناسایی

اشکال شناسایی	حمایت عاطفی	احترام بر پایه‌ی شناخت عقلانی	عزت نفس اجتماعی
ابعاد شخصیتی	نیازها و عواطف	مسئولیت اخلاقی	ویژگی‌ها و قابلیت‌های منحصر به فرد
اشکال شناسایی	روابط اولیه (عشق، دوستی)	روابط حقوقی (حق)	اجتماعی از ارزش (همبستگی)
پتانسیل تحول	-----	تعمیم / عمومیت دادن، ضد - شکلی شدن / فرمالیسم / حقوقی	فردیت برابری
رابطه‌ی عملی با خویشتن	اعتماد به نفس پایه - ای / بنیادین	احترام - به خود	عزت نفس
اشکال بی‌حرمتی	سوءاستفاده و تجاوز به عنف	انکار حقوق، محروم‌سازی / طرد	بدنام کردن، توهین / خوارداشت
جزئی از شخصیت که مورد تهدید و آسیب قرار می‌گیرد	یکپارچگی جسمانی	یکپارچگی اجتماعی	شرافت، کرامت انسانی

(هونت، ۱۹۹۶: ۱۲۹)

چنان‌که در طرح‌واره‌ی شماره دو می‌توان مشاهده کرد، هونت این سه شکل از هویت‌سازی را به مدل سه‌گانه‌ای از شناسایی مرتبط می‌سازد که عبارت‌اند از: روابط خانوادگی، عشق و دوستی، روابط مبتنی بر حقوق و احترام همگانی به خودمختاری و شأن انسان‌ها و روابط اجتماعی مبتنی بر همبستگی یا به بیان دیگر، شبکه‌ای از همبستگی و ارزش‌های مشترک که در بستر آن ارزش خاصی از افراد عضو اجتماع، می‌تواند مورد پذیرش واقع شود. این اشکال سه‌گانه، این امکان را برای افراد فراهم می‌آورند تا اعتماد به نفس، احترام به خود و عزت نفس لازم برای تحقق بخشیدن کامل به هویت خود را به دست آورند. از نظر هونت، این سه شکل از روابط شناسایی به‌مثابه پیش‌شرط‌های اجتماعی برای هویت‌سازی است. به تعبیر «جوئل اندرسون»:

امکان درک، تفسیر و فهم نیازها و آمال یک فرد به مثابه یک فرد خودمختار و به طور خلاصه امکان بسیاری از هویت‌سازی‌ها، به گونه‌ای حیاتی وابسته به اعتماد به نفس، احترام به خود و عزت نفس است (Anderson, 1996: xi). باید دقت نظر داشت که اشکال سه‌گانه‌ی فوق - اعتماد به نفس، احترام به خود و عزت نفس - تنها به نحوی بیناذهنی به دست آمده و تداوم می‌یابند؛ بنابراین از منظر نظریه‌ی هونت، شرایط لازم برای تحقق خودفهمی بستگی به برقراری و استقرار روابط شناسایی متقابل دارد. هونت استدلال می‌کند که سه شکل از شناسایی، به صورت مشخص عشق، احترام و عزت نفس، پیش شرط‌های اجتماعی برای شکل‌گیری هویت شخصی را فراهم می‌آورند. از نظر هونت بدون شناسایی اجتماعی، برای بسیاری از افراد امکان داشتن یکپارچگی شخصی اگر غیرممکن نباشد، بسیار دشوار خواهد بود (Honneth, 1996: 165).

نکته‌ی درخور تأمل در تفکر هونت این است که هیچ‌کدام از این اشکال سه‌گانه‌ی روابط به گونه‌ای از پیش داده‌شده و غیرتاریخی نیستند، بلکه برای بنیاد نهادن و گسترش آن‌ها می‌بایست مبارزات اجتماعی صورت گیرد، مبارزات اجتماعی‌ای که برخلاف روایت هابزی و ماکیاولیستی صرفاً برای صیانت از نفس صورت نمی‌گیرند، بلکه گرامر چنین مبارزاتی اخلاقی است.

۴-۱. عشق و اعتماد به نفس

از نظر هونت، شکل و فرم اول رابطه با خود اعتماد به نفس است که از نظر او، این مقوله در روابط دوستی و عشق ایجاد و تحول پیدا می‌کند. هونت بر این باور است که زمانی که فرد عشق را تجربه می‌کند توانایی عشق ورزیدن به خود و دیگران در او بسط و توسعه پیدا می‌کند. فرد زمانی قادر به دست‌یابی به هویت خواهد بود که توسط دیگران به رسمیت شناخته شده باشد. بدون ارتباط با دیگری امکان این که ما از منحصر به فردی خود آگاه شویم و تصویر مثبتی از توانایی‌های خود بسط دهیم، وجود نخواهد داشت. از نظر هونت، پذیرش و شناسایی‌ای که ما توسط دیگری در جریان روابط عشقی و خانوادگی به دست می‌آوریم، زمینه‌ی شکل‌گیری اعتماد به نفس را در ما به وجود می‌آورد. این اعتماد به نفس زمینه‌ی بیان نیازهای فردی بدون ترس از عدم پذیرش آن‌ها را در ما به وجود می‌آورد. به‌زعم وی، اگر این جزء اساسی رابطه با خود به دست نیاید، فقدان آن منجر به ظهور کمبودهایی در شخصیت فرد می‌شود که خود را در واکنش‌های احساسی منفی از قبیل شرم، خشم و توهین و تحقیر نشان می‌دهد. زمانی که سوژه نیازهای عاطفی خود را برآورده شده می‌یابد، این ارضای نیازهای اولیه‌ی فیزیکی و عاطفی، سوژه‌ای همراه با اعتماد به نفس به وجود می‌آورد که این امر خود مبنایی برای خودمختاری اجتماعی او فراهم می‌آورد (Honneth, 1996: 97).

به‌طور کلی، باید گفت که در منظومه‌ی فکری هونت، عشق و دل‌بستگی خانوادگی نقشی ضروری و حیاتی هم برای تحول هویت فردی و هم برای مشارکت در

زندگی عمومی ایفا می‌کند. هونت معتقد است روابط پدر-فرزندی، دوستی و عشق، تحول و توسعه‌ی رابطه‌ی پایه‌ای و بنیادین نسبت به خود را تسهیل و تداوم می‌بخشد که وی از آن تحت عنوان مقوله‌ی اعتماد به نفس پایه‌ای یاد می‌کند. در تفکر هونت، اعتماد به نفس پیش‌شرطی بنیادی برای هر نوع از خودفهمی را بازنمایی می‌کند؛ به این معنا که اعتماد به نفس این اجازه را برای افراد فراهم می‌آورد که برای نخستین بار آزادی درونی لازم را که آن‌ها را برای مفصل‌بندی نیازهای خویش توانا می‌سازد، به دست آورند (Honneth, 1996: 176).

۲-۴. حقوق و احترام به خود

دومین حوزه‌ی شناسایی از نظر هونت، به رسمیت شناخته شدن حقوقی منزلت برابر افراد در جامعه است. به باور وی، زمانی که این امر تحقق یابد، زمینه‌ای برای تضمین احترام به فرد در مقام سوژه‌ای کاملاً اخلاقی را فراهم می‌آورد. زمانی که شخص در اجتماع حقوقی به‌عنوان شخص بالغ قانونی بازشناسایی می‌شود، در چنین حالتی توانایی شخص برای مشارکت در مباحث نهادی، سازمان‌ها و دولت نیز مورد پذیرش واقع می‌شود. احترام بازنمایی‌کننده‌ی نوعی رابطه با دیگری است که در آن ما شخصی صاحب حق شناخته می‌شویم. احترام تنها به‌منزله‌ی داشتن رأی و عقیده‌ی خوب در مورد یک فرد نیست، بلکه حس بهره‌مندی از کرامت اشخاص به‌مثابه کارگزاران اخلاقی مسئول یا به‌مثابه شخصی که قادر به مشارکت در حوزه‌ی عمومی است. از نظر هونت، هزینه‌ای که ما در قبال نبود این شکل از شناسایی پرداخت می‌کنیم، فقدان خودمختاری خواهد بود.

فلسفه‌ی شناسایی حاکی از یک رابطه‌ی متقابل میان سوژه‌هاست که در آن هر یک از طرفین دیگری را در مقام سوژه‌ای برابر می‌بیند. در این برداشت، هرکسی به‌واسطه‌ی به رسمیت شناخته شدن به فرد تبدیل می‌شود و توسط سوژه‌ای دیگر به رسمیت شناخته می‌شود (Frazer, 2003: 10). چنان‌که گفته شد حالتی از شناسایی که حقوق نامیده می‌شود، به تحول مسئولیت‌پذیری اخلاقی فرد اشاره دارد. در این شکل از شناسایی متقابل حقوقی افراد خود را از منظر خود یا دیگری که در تعامل با او هستند به‌مثابه حاملان حقوق برابر و یکسان می‌بینند. هونت در این زمینه مفروضه‌ی خود را بر این اصل استوار می‌کند که انسان‌ها در رابطه‌ی خودشان با یکدیگر دارای حق می‌شوند، البته این حق برابر و دارای تحول است.

۳-۴. همبستگی و عزت نفس

به عقیده‌ی هونت، زمانی می‌توان در مورد عزت نفس سخن گفت که فرد واجد نگرشی خاص و منحصربه‌فرد از خود باشد. این احساس منحصربه‌فرد و غیرقابل جایگزین بودن زمانی به دست می‌آید که مشخصه‌هایی که فرد خود را از طریق آن‌ها از دیگران متمایز قلمداد می‌کند، ویژگی‌هایی حائز اهمیت و باارزش باشند. هونت بر این باور است که برای آن‌که افراد قادر به خودفهمی باشند، ناگزیر باید خود را

از طریق توانایی‌ها و ویژگی‌های خاص خود بازشناسی کنند. از نظر او، برای نیل به چنین هدفی، افراد نیازمند عزت اجتماعی‌اند که آن را تنها بر پایه‌ی اهداف مشترک جمعی به دست می‌آورند (Honneth, 1996: 178).

هونت با بهره‌گیری از آرای «هربرت مید» مدعی می‌شود که آنچه ما را از دیگران متمایز می‌سازد، این است که در نظام تقسیم کار در جوامع صنعتی ما چگونه کاری را بهتر از دیگران انجام می‌دهیم و از سویی دیگر، در چارچوب این نظام تقسیم کار اجتماعی، از منظر اجتماع کدام کار حائز شأن و اهمیت بیشتری است. از نظر هونت، عزت، ارج و قربی که ما برای کارها در قیاس با یکدیگر قائل می‌شویم، به طور کلی بستگی به طیفی از فاکتورهای فرهنگی دارد. از این منظر، شرایط اجتماعی برای قائل شدن ارج و قرب برای کار به این امر بستگی دارد که کار مورد بحث چه سهمی در نظام توزیع در جامعه دارد و از این دیدگاه حائز چه اهمیتی برای اجتماع است؛ بنابراین از نظر هونت، برخلاف مید این صرف نظام تقسیم کار اجتماعی نیست که ارج و قرب هر کار برای اجتماع را مشخص می‌سازد، بلکه افق و چشم‌انداز ارزش‌های هر فرهنگ خاصی نیز می‌تواند به‌مثابه ملاکی برای تمایز قائل شدن در ارج و قرب کارها عمل کند.

مفهوم اصلی همبستگی در تفکر هونت، وحدت در کثرت است، کثرتی که البته معطوف به وحدت است و هونت به دلالت این نکته از پلورالیسم و تنوع ارزشی دفاع می‌کند؛ چراکه وی بر این باور است که هرچه دامنه و سطح تنوع ارزشی بیشتر باشد، به اقتضای آن بسیار بهتر می‌توان وضعیت‌های برابرتر و حالت‌های دمکراتیک‌تر را ایجاد کرد. مفهوم اجتماع ارزش‌ها که هونت ذیل مقوله‌ی همبستگی مطرح می‌کند مفهومی سازه‌انگارانه است و نمایان‌گر آن است که ارزش‌های مورد نظر هونت غایت قصوایی نیست. به بیان دیگر، وی به دنبال دستیابی به نوعی متافیزیک یا وحدت ارزشی در جامعه نیست، بلکه خواهان نیل به نوعی اجتماع ارزشی است. درست به میانجی این تلقی است که هونت، به اجتماع‌گرایانی که سازه‌انگارانه فکر می‌کنند، نزدیک می‌شود، زیرا از نظر وی گرانیگاه بحث درست در همین جاست؛ چراکه همبستگی در نظر هونت چیزی جز اجتماع ارزش‌ها نیست. اجتماع ارزش‌ها از منظر هونت دربرگیرنده‌ی ارزش‌های بسیار متکثر و دمکراتیک است و دامنه‌ی شمول آن افرادی با ویژگی‌ها و خصیصه‌های گوناگون را شامل می‌شود.

هونت یکی از شرایط تحقق عزت نفس را جامعه‌ای باز و تکتگر می‌داند. از منظر وی، در چنین جامعه‌ای است که افراد فرصت واقعی برای خود فهمی را به دست می‌آورند و در بستر چنین جامعه‌ای است ارزش‌های عمومی با دغدغه‌های افراد به نحوی مطابقت خواهد داشت که در آن هیچ عضوی از اجتماع نباید فرصت دستیابی به شأن مورد نظر خود را از دست بدهد، چراکه وی نیز سهم و نقشی در خیر عمومی دارد. هدف نظریه‌ی عدالت هونت، حمایت از هویت‌های سوژکتیو از تهدیدات ساختار اجتماعی به‌منظور دستیابی و حفظ هویت فردی کامل و بی‌نقص است (Pi-

(lapil, 2011 : 89).

به طور کلی، چنان‌که در نمودار شماره ۲ مشاهده کردیم، در سطح اول روابط عاطفی، در سطح دوم حقوق و در سطح سوم اجتماع ارزش‌هاست که اشکال شناسایی را می‌سازند و اساساً در سطح تحلیل هونت، ما با حالت آنارشیک و بی‌ضابطه روبه‌رو نمی‌شویم. ما در گذار دیالکتیکی از سطح اول به سطح سوم، با تحول بالقوگی‌ها مواجه هستیم، تحولی که فردی، تکاملی و با سمت‌وسوی مشخص است و هدف آن ناظر بر برابری و فردی‌سازی است که به‌خوبی در این سطح تحلیل می‌توان ریشه‌های هگلی بحث هونت را دریافت. به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که ما در وجه اول با تربیت، در وجه دوم با ارزش و در مرحله‌ی سوم با فردیت‌یابی مواجه هستیم. هونت در ادامه، سطح تحلیل دیگری را مطرح می‌کند و آن رابطه‌ی با خود یا خوب‌شدن است. از نظر هونت، پیش‌شرط دمکراتیک بودن آن است که ما در وهله‌ی اول برای خود ارزش قائل شویم. در سطح اول مسئله فردی است و هونت این مقوله را ذیل مفهوم اعتماد‌به‌نفس مطرح می‌کند، در مرحله‌ی دوم هونت وارد رابطه‌ی کلی‌تری می‌شود که آن را ذیل مفهوم احترام بررسی می‌کند و در مرحله‌ی سوم، بحث را به درون گروه‌ها برده و ذیل مفهوم عزت نفس بحث را پی می‌گیرد. از نظر او، شأن اجتماعی نه در رابطه‌ی بینابینی - سطح دوم - و نه در رابطه‌ی فرد با خود در روابط عاطفی و احساسی - سطح اول - بلکه در روابط گروهی شکل می‌گیرد و در مسئله‌ی همبستگی در تفکر هونت، ما کاملاً با گروه‌ها مواجه هستیم. در یک دایره کلی می‌توان گفت که پروژه‌ی فکری هونت چیزی جز شرح و تفسیر زیربناهای اخلاقی اجتماع انسانی و رابطه‌ی آن با مخاطرات و چالش‌های زندگی اجتماعی معاصر نیست.

به‌طور کلی می‌توان گفت که ما در تفکر هونت با سه وجه اصلی روبه‌رو هستیم: وجه اول هیجانی، وجه دوم شناختی و وجه سوم منزلتی است. از منظر هونت، هر سه وجه با یکدیگر در ارتباط‌اند، چراکه بدون احساس دنیا سرد و بی‌روح، بدون شناخت غیرقابل فهم و بدون منزلت غیرقابل زندگی است. در حوزه‌ی اول ما با بی‌واسطه‌ترین روابط روبه‌رویم، در وضعیت دوم وارد حوزه‌ی انتزاع می‌شویم و در حوزه‌ی سوم وارد حوزه‌ی انضمام می‌شویم. در این‌جا نیز به‌خوبی شاهد دلالت منطق دیالکتیک هگلی هستیم؛ تز همان روابط عاطفی است، آنتی‌تز حق است که انتزاعی است و سنتز این دو نیز وضعیت انضمامی سطح سوم است. از نظر هونت، این سه حوزه از شناسایی برای تحول نگرش مثبت فرد نسبت به خود بسیار حیاتی هستند؛ درک ما از کیستی خود از طریق تعامل ما با دیگران شکل می‌گیرد و از نظر هونت تنها به میانجی اعتماد‌به‌نفس پایه‌ای، احترام به خود و عزت‌نفس است که شخص می‌تواند بدون قید و شرط خود را هم‌به‌صورت موجود خودمختار و فردی‌شده ببیند و هم خود را از طریق اهداف و آرزوهایش شناسایی کند.

۴-۴. اشکال سلبی رابطه با خود

هونت در ادامه برای هر سه شکل از رابطه‌ی فرد با خود و شناسایی، اشکال و

فرم‌های متناظر و سلبی آن‌ها را نیز تحت مقوله‌ی عدم احترام را مطرح می‌کند. باید در نظر داشت که در نظام فکری هونت:

این اشکال عدم احترام به‌مثابه انگیزشی اخلاقی برای افراد در جهت مبارزه برای بسط روابط شناسایی از طریق برجسته کردن نقایص در حوزه‌ی ترتیبات اجتماعی عمل می‌کنند (Zurn, 2000: 117).

چنان‌که زورن به‌درستی اشاره کرده است انکار شناسایی در نظریه‌ی هونت مبنایی توجیهی و انگیزشی برای منازعه‌ی اجتماعی فراهم می‌آورد. تجربه‌ی احساسات منفی در نظریه‌ی شناسایی هونت، حاکی از وقوع نوعی بی‌عدالتی است و به نحوی نشان‌گر این امر است که ما به شناسایی درخور و بایسته‌ای که انتظار داشته‌ایم، دست نیافته‌ایم. از نظر هونت احساسات منفی ناظر بر عدم احترام، پایه‌ای انگیزشی برای ظهور و بروز مناقشات سیاسی به وجود می‌آورند. البته تحقق این امر باز بسته به دو پیش‌شرط اساسی است. اولی قرار گرفتن این تجارب احساسی منفی در متن گفتارهای رهایی‌بخش است، دومی عمومیت یافتن این احساس هاست، به‌نحوی که به‌مثابه زمینه‌ای برای ظهور و بروز مناقشات اجتماعی عمل کنند (Honneth, 2007). در نظریه‌ی شناسایی هونت انکار حقوق افراد جایگاهی خاص و ویژه می‌یابد. هونت بر این باور است که انکار حقوق افراد در اشکال اجتماعی و قانونی می‌تواند به درک فرد از خود به‌مثابه عضوی فعال، برابر و مورد احترام اعضای جامعه آسیب بزند. این مرحله در تفکر هونت حالتی آسیب‌شناختی دارد. به نظر می‌رسد هونت در این زمینه متأثر از هابرماس است، چراکه وی نیز در نظریه‌ی خود بر ارتباط منحرف‌نشده متمرکز شده و بر این باور است که هر رابطه‌ای یک انحراف یا انحرافات هم دارد؛ بنابراین هونت هم بر این باور است که همان‌گونه که ما از وضعیت سالم و درست روابط صحبت می‌کنیم- اعتماد به نفس، احترام به خود، عزت نفس- با فرآیند اختلال، نابه‌نجاری و آسیب‌شناختی این روابط هم روبه‌رو هستیم. هونت حالت ناهنجار و آسیب‌شناختی این روابط را به ترتیب تجاوز، انکار حقوق و توهین می‌نامد. هونت در نظریه‌ی خود بحث پیرامون تجربه‌ی بی‌عدالتی را به نحوی روشن با تجربه‌ی اخلاقی بی‌احترامی یا به رسمیت شناخته نشدن مرتبط می‌سازد. در شمایکی که هونت از اشکال سه‌گانه‌ی شناسایی ترسیم می‌کند، وی سه شکل از عدم شناسایی را نیز مشخص و برجسته می‌سازد: سوءاستفاده‌ی بدنی، انکار حقوق برابر و توهین به افراد و کنش‌های فرهنگی آنان. تجربه‌ی این اشکال بی‌احترامی و بی‌عدالتی، جراحتهایی بر روی فرد باقی می‌گذارد و منجر به بروز احساس بی‌ارزشی در سوژه‌ها در متن و بستر جامعه می‌شود (Honneth, 1996: 160-170). بنا بر تحلیل هونت پی‌آمد فشار ناشی از اعمال بدرفتاری بدنی از دست دادن کنترل فرد بر روی بدن خویش خواهد بود. این امر نه‌تنها منجر به ایجاد درد جسمانی در فرد می‌شود، بلکه به از دست دادن رابطه‌ی فرد با واقعیت نیز منتهی می‌شود (Honneth, 1996: 132). بدون اعتمادبه‌نفس، فرد توانایی خود برای بیان عمومی

خواست‌های خود بدون ترس از عدم پذیرش آن‌ها از سوی دیگری را از دست خواهد داد و پیامد آن منجر به بی‌اعتمادی فرد به دنیا خواهد شد به نحوی که می‌توان گفت فردی که با تجربه‌ی اعمال بد رفتاری بدنی روبرو می‌شود به تعبیری دچار نوعی مرگ روان‌شناختی خواهد شد.

بر اساس نظریه‌ی هونت، پیامد طرد و انکار حقوق برابر فرد نیز منجر به از دست رفتن خودمختاری اخلاقی افراد خواهد شد و آن‌ها را به نوعی شهروند درجه‌ی دوم تقلیل خواهد داد (Honnet, 1996: 133). انکار حق به از دست دادن احترام یا مرگ اجتماعی منجر خواهد شد، این بدان معناست که افراد دیگر خود را در مقام سوژه‌های مسئولی که در برابر رخداد‌های مختلف قادر به اتخاذ قضاوت اخلاقی هستند مشاهده نمی‌کنند.

در نهایت، پیامد توهین به افراد و کنش‌های فرهنگی آنان این خواهد بود که افراد و گروه‌ها را از ارزش اجتماعی که شایسته و درخور آن‌اند محروم می‌شوند (Honnet, 1996: 134). تالی فاسد چنین وضعیتی این خواهد بود که افراد و گروه‌ها، عزت‌نفس خود را از دست داده و در نتیجه قادر نخواهند بود که رابطه‌ی مثبتی با راه و رسمی که برای زندگی خویش برگزیده‌اند برقرار کنند و این امر شکاف‌ها و زخم‌های اخلاقی در روح آن‌ها بر جای خواهد گذاشت. به‌طور کلی، باید گفت از منظر هونت، بدون اعتماد به نفس، احترام به خود و عزت‌نفس، از یک‌سو شناس افراد برای ایفای نقش کامل خود در مقام سوژه‌های خودمختار و از سویی دیگر به دست آوردن خودفهمی، به‌طور کامل از دست می‌رود و به پرسش من کیستم هرگز پاسخ داده نخواهد شد.

۵. پیامدهای نظریه‌ی شناسایی هونت برای رادیکالیسم معاصر

به‌طور کلی، تأکید بر اصل «شناسایی» در گفتار چپ معاصر، در عین آن‌که حرکتی در جهت گذار از تحلیل طبقاتی صرف و توجه به عوامل دیگری مانند هویت و همبستگی و اجتماع بوده است، یک اقدام فراساختاری نیز محسوب می‌شود. بر این اساس، می‌توان جنبش‌های فکری رادیکال و غیر راست‌کیش را به دو جناح اصلی تقسیم کرد. جناح نخست دست بالا را دارد و در تحلیل‌های سیاسی به آن بیشتر اشاره می‌شود. اینان عمدتاً محصول بسط یا استحاله‌ی تفکرات قدیمی‌تر ساختارگرا هستند و نمود آن‌را در آثار لاکلاو، دریدا، فوکو، دلوز، کریستوا، بودریار، بارت و غیره می‌توان یافت. اینان بی‌آن‌که به‌طور صریح از ساختاری سخن بگویند، به‌نحوی ساختارها را کم‌وبیش لحاظ می‌کنند، هر چند چنین داعیه‌ای را مطرح نمی‌کنند. در نوشته‌های آنان سوژه حیثیت خاصی ندارد و برساخته است.

جناح دوم که هونت به آن تعلق دارد، در حاشیه و اقلیت قرار دارد، می‌کوشد از این ورطه بیرون بیاید و بدون نیاز به بازگشت به سوژکتیویسم، تمهیدات نظری لازم را برای خروج از انفعال سوژه مهیا کند. این امر از طریق شالوده‌شکنی سه دوانگاری حاصل می‌شود: ۱. شالوده‌شکنی دوانگاری فرد/جمع؛ ۲.

شالوده‌شکنی دوانگاری آزادی/عدالت و ۳. شالوده‌شکنی دو انگاری ساختار/ کارگزار. در مورد نخست، این رویکرد با طرح مسئله‌ی بینادهنیت، فضاهای سیاسی-اجتماعی را به‌گونه‌ای در نظر می‌گیرد که فرد در مقابل جمع یا جمع در مقابل فرد مطرح نشود و بتوان به‌نوعی سازگاری میان این دو رسید و این به مفاهمه کمک می‌کند. در مورد دوم، مقصود گذار از دوانگاری سنتی عدالت یا آزادی است و این‌که خواه‌ناخواه باید یکی را به دیگری ترجیح داد و دیگری را قربانی کرد. این امر پیامدهای مهمی برای دموکراسی دارد. شالوده‌شکنی از دوانگاری ساختار/کارگزار امکان توجه به اهمیت محدودیت‌های ساختاری در عین تأمل در خویشتن و مناسبات اجتماعی را فراهم می‌آورد و اینک قابلیت‌های فردی و جمعی در جهت بازخود اندیشی و نقادی عقلانی لحاظ می‌شود.

هونت آن‌گونه که جوئل اندرسون به‌درستی تفسیر می‌کند در چارچوب سنت غیرهابزی و غیرماکیاولیستی به بیان دقیق‌تر سنت غیراتمیستی که در بستر آن منازعات اجتماعی به‌گونه‌ای تقلیل‌گرایانه به مبارزه برای صیانت نفس فروکاسته می‌شوند، نظریه‌پردازی می‌کند؛ برعکس وی متأثر از سنتی است که مبارزه‌ی اجتماعی را برای برقراری روابط مبتنی بر شناسایی متقابل در نظر می‌گیرند که این شناسایی متقابل از نظر ایشان خود پیش‌زمینه‌ای برای نیل به خودفهمی است. چرخش اساسی از نگرش‌های اتمیستیک به نگرش‌های بینادهنی، حاوی دلالت‌های مهمی برای نظریه‌ی اجتماعی و سیاسی معاصر است؛ چراکه از یک‌سو نگرش‌های بینادهنی بر اهمیت نقش دیگری در شکل‌گیری هویت تأکید می‌گذارند، دیگرانی که ما به‌میانجی آن‌ها به رسمیت شناخته می‌شویم و احساس ارزشمند، احترام و عزتمندی خود را از طریق مواجهه و رابطه با آن‌ها به دست می‌آوریم و از دیگرسو برخلاف خوانش‌های اتمیستی رابطه‌ی ما با دیگری در بستر مبارزه برای صیانت نفس از خود صورت نمی‌گیرد، بلکه گرامر این رابطه اخلاقی است و رابطه‌ی ما با دیگری در پرتو خواست اخلاقی ما برای به رسمیت شناختن فردیت ما صورت می‌گیرد؛ امری که دامنه تأثیر آن نه‌تنها فقط حوزه‌ی فردیت ما را شامل می‌شود، بلکه بازسازی مجدد زندگی اجتماعی ما نیز تابعی خواهد بود از الزامات شناسایی متقابل ما در رابطه با دیگری. به تعبیر هونت:

بازسازی مجدد زندگی اجتماعی ما تابع الزامات شناسایی متقابل است، چراکه هر فردی تنها زمانی می‌تواند رابطه‌ی عملی با خود را متحول کند که فراگرفته باشد که خود را از چشم‌انداز کسی که با او در مقام مخاطب اجتماعی در تعامل است مشاهده کند (Honnet, 1996: 92).

درمجموع می‌توان گفت، تحولاتی از این سنخ، خواه‌ناخواه، زمینه‌های گوناگونی را برای گسترش گفتمان دمکراتیک در بستر پروژه‌های سیاسی - اجتماعی و اخلاقی فراهم می‌آورد. برجسته‌سازی عواملی مانند حقوق فردی

و مناسبات شخصی چون عشق و تأکید بر احترام و منزلت و عزت نفس که در گذشته یا در چارچوب تحلیل‌های طبقاتی ارزیابی می‌شد یا آن‌که زیر عنوان عوامل رونمایی و ایدئولوژیک نفی می‌شد، بیان‌گر آن است که گفتار انتقادی موجود به تدریج از جامعه‌گرایی صرف فاصله می‌گیرد و به شکل‌های دیگر بودن حساسیت بیشتری نشان می‌دهد. در این میان، عمده کردن مسائلی مانند پیکار با طردشدگی دیگری، نقد ذره‌باوری، هواداری از سیاست‌های عدالت طلبانه، دفاع از اشکال نوین دموکراسی و اعتقاد به جنبش‌های سیاسی-اجتماعی این رویکرد را همچنان به سیاست اصلاح ریشه‌ی بنیادهای اقتصادی و اجتماعی پایبند نگاه می‌دارد.

در یک نگاه کلی، می‌توان ظهور جریان‌های فکری جدید، چه در چارچوب نگرش‌های پسا ساختاگرا و چه در قالب نظریه‌های جدید شناسایی را به عنوان تلاش‌هایی در جهت سازگاری با سیر تحولات فلسفی و علمی در نظر گرفت. اندیشمندان غربی، از دوره‌ی روشنگری به این سو، با معضل بازسازی جامعه و قدرت بر مبنای بازانديشي در مناسبات موجود و ارائه‌ی بدیل‌هایی برای بهبود شرایط مواجه بوده‌اند. بی‌تردید، گاه این تلاش‌ها نتایج متناقضی به همراه داشته است. به هر حال، همان‌طور که در ابتدا اشاره کرده، به تدریج متنی شکل گرفته و ردپاهایی از خود بر جای گذاشته است. این متن از درون در حال گسترش و بازخوانی مداوم است. در یک چشم‌انداز وسیع‌تر، می‌توان ظهور موج جدید نظریه‌های شناسایی در ایالات متحده و اروپا را- فراتر از تحولات چپ معاصر- در راستای تحول همین متن تحلیل کرد و پویایی‌ها و ایستایی‌های آن را سنجید. از این لحاظ، نوآوری‌های هونت درون این سنت شکل گرفته و بدون توجه به آن قابل فهم نیست.

البته چپ سنتی در مواردی از این سنت که دست کم پیشینه‌ای سیصدساله دارد، فاصله گرفت و به عبارتی کوشید آن را به‌طور ریشه‌ای بازسازی کند. موج جدید نظریه‌ها دست‌کم در عرصه‌ی آکادمیک، این حرکت را نافرجام گذاشت. اکنون بخشی از رادیکالیسم معاصر، زیر لوای تحلیل‌های فراطبقاتی، می‌کوشد از میراث گذشته‌ی خود به‌طور جدی فاصله بگیرد و برخی از انگاره‌های لیبرالی مانند حقوق فردی و منافع فردی را در افکار خود بگنجانند و برای حوزه‌ی اخلاق استقلال قائل شود. البته نمی‌توان با یقین آینده را پیش‌گویی کرد. شاید این تحولات اخیر اموری بازگشت‌پذیر باشد و دیگر بار گفتارهای راست‌گیش رادیکال با آمیزه‌های خشونت‌گرایانه به صحنه بازگردند یا سیر تحولات در مسیری دیگر قرار بگیرد، ولی دست‌کم هم‌اکنون با اطمینان می‌توان گفت که انتشار دیدگاه‌هایی مانند نظریه‌ی شناسایی هونت در فضای فکری موجود، تأثیر به‌سزایی در بازسازی فکری روشنفکران اروپایی و آمریکایی داشته است.

نتیجه‌گیری

نظریه‌ی شناسایی را می‌توان یکی از پیامدهای دگرگونی در چشم‌انداز سیاست متأخر، از ایده‌هایی چون طبقه، برابری، اقتصاد سیاسی، ملت و غیره به تفاوت، فرهنگ و قومیت دانست. صورت‌بندی گفتار هونت را نیز باید تالی چنین دگرگونی‌ای دانست. کوشش بنیادین اکسل هونت ناظر بر صورت‌بندی مفهومی و بسط این دیدگاه بنیادین است که چگونه می‌توان از طریق ادغام دو سطح تحلیل خرد و کلان، به میانجی پیوند برقرار کردن بین دو حوزه‌ی بنیادین فردی و همبستگی‌های اجتماعی، نظریه‌ی انتقادی را گسترش داد. با این رویکرد جدید، می‌توان ضمن حفظ حیثیت و منافع فردی، اجتماعات انسانی را تقویت کرد و از دایره‌ی تنگ دوانگاری فرد/جمع بیرون آمد. بی‌شک حمایت از منافع فردی و در عین حال تقویت پایه‌های اجتماع، کماکان یکی از معضلات اساسی جوامع امروزمین است و نظریه‌ی اکسل هونت می‌تواند مقدمات نظری برای حل این معضل را فراهم آورد. مقاله‌ی حاضر، در پی وانمودن خطوط اصلی کوشش در این جهت بوده است. به‌طور کلی، نظریه‌ی شناسایی هونت را می‌توان نوعی گذار از مباحث کلاسیک نظریه‌ی سیاسی و اجتماعی، از قبیل طبقه، نقد اقتصاد سیاسی، دولت-ملت و... به‌سوی مباحث جدیدی چون تفاوت، همبستگی و تکثرگرایی فرهنگی و... دانست. هونت نیز در چنین بستری علی‌رغم این که به اردوگاه نظریه‌پردازان مکتب انتقادی تعلق دارد، می‌کوشد تا به نقد دیدگاه اسلاف خود نوعی قرأت فراطبقاتی ارائه داده و از همه مهم‌تر این که با دفاع از انگاره‌هایی چون حقوق فردی، به تحقق ایده‌ی محوری خود که همانا تلاش برای ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک، برابرتر و اخلاقی‌تر است، همت گمارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- Altusser, Louis. (1971). *Frued and Lacan, in Lenin and Philosophy and Other Essays*. Translated by Ben Brewster. Published by Montly Review Press. New York and London.
- Anderson, Joel. (1996). **Introduction in Struggle for Recognition**, Published by Polity Press.
- Deranty, Jean. Philippe; Renault, Emmanuel. (2007). *Politizing Honneth's Ethics of Recognition, Thesis Eleven*. Number 88, pp. 92- 111.
- Frazer, N. (2003). *Social justice in an age of identity politics : Redistribution, recognition and participation*, in Fraser, N.; Honneth, A. (eds), **Redistrubution or recognition?** London, Verso.
- Genel, Katia; Deranty, Jean. Philippe. (2016). **Recognition or Disagreement Critical Encounter on The Politics of Freedom, Equality and Iddentity**, Published by Columbia University Press.
- Honneth, Axel. (2007). **Disrespect: The Normative Foundations of critical theory**, Cambridge: polity.
- Honneth, Axel. (1996). **The Struggle for Recognition(The Moral Grammar of Social Conflicts)**, Translated by Joel Anderson, Published by Polity Press.
- Jeffery, C. Alexander; Pia Lara, Maria. (1996). *Honneth's new critical theory of recognition*, **New Left Review**, 220 (1), 126-136.
- Petherbridge, Danielle. (2013). **The Critical Theory of Axel Honneth**, Published by Lexington Books.
- Petherbridge, Danielle and Others. (2011). **Axel Honneth: Critical Essays With a Reply by Axel Honneth**. Published by Brill.
- Pilapil, Renante. (2011). *Psychologization of injustice? On Axel Honneth's Theory of Recognitive Justice, Ethical Perspectives*. 18. No. Pp.76-106.
- Schmidt am. Bush; Hans, Christoph; F. Zurn, Christopher. (2010). **The Philosophy of Recognition**. Published by Lexington Books.
- Taylor, Charles. (1994). **The Politics of Recognition'**. **Multiculturalism: Examining the Politics of Recognition**, Amy Gutmann (ed.), Princeton: Princeton University Press.
- Thompson, Simon. (2006). **The Political Theory of recognition: A Critical Introduction**, Cambridge: Polity.
- Van Den Brink, Bert; Owen, David. (2007). **Recognition and Power Axel Honneth and Tradition of Critical Social Theory**, Published by Cambridge University Press.
- Zurn, C. (2000). *Anthropology and normativity :A critique of Axel Honneth's formal conception of ethical life*, **Philosophy and Social Criticism**, 26(1), 115-124.